



• پنج‌شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۹۷ • شماره ۱۲۷۸

توصیه های آیت ا... علامه قاضی دربارۀ ماه های رجب، شعبان و رمضان

آگاه و متوجه باش که ماه های حرام (رجب و شعبان و رمضان که در نزد اهل عرفان ماه های حرامند) از راه رسید؛ بیدار باش! تا این که برای مسافرت خویش توشه برداری و این فرصت را از دست مده و غنیمت بشمار! این ماه ها قرقگاه های خداوند است، پس در این قرقگاه داخل شو، اما حرمت آن را پاس بدار و آن ها را معظّم داشته، ملتزم به رعایت آداب آن باش .



قبل از هر چیز توبه، شب جمعه اول ماه (رجب) یا روز جمعه یا روزهای یکشنبه . دستور توبه پیامبر(ص) در ماه ذوالقعدة که در مفتاح الجنان آمده:

غسل کن و وضو بگیر و چهار رکعت نماز گزار؛ در هر رکعت حمد یک مرتبه، قل هوا... سه مرتبه، معوذتین یک مرتبه، پس استغفار کن هفتاد مرتبه و ختم کن استغفار را به لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ پس بگو: یا عَزِيزَ یا غفار اَغْفِرْ ذُنُوبِیْ وَ ذُنُوبَ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ

شب زنده داری، چند رکعتی نماز بخوان و مقداری بخواب و سپس بیدار شو و به همین ترتیب عمل کن

پرهیز از گناهان صغیره و کبیره

هر کسی که نمی تواند هر روز را روزه بگیرد حتی الامکان ه روز از رجب و ۱۰ روز از شعبان را بگیرد

هیچ گاه ندیده و نشنیده ایم که احدی به یک مرحله و مرتبه ای از کمال راه یافته باشد مگر به واسطه برپاداری نماز شب

مداومت سجده یونسیه و گفتن ذکر یونسیه: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِین در سجده پانصد تا هزار مرتبه

تسبیحات حضرت صدیقه(س) پس از هر نماز واجب زیرا این تسبیحات یکی از انواع «ذکر کبیر» شمرده شده است

زیارت حرم مطهر امیرالمؤمنین(ع) و نیز سایر مشاهد مشرفه اهل بیت (ع) و مساجد معظمه مانند مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد سهله و...

دعا برای فرج حضرت حَبَّت (عج) در قنوت «وَتَر» بلکه در هر روز و در همه اوقات و همه دعاها

نمازهای فریضه با نوافل آن که در مجموع پنجاه و یک رکعت است، اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت، باز هم وقت نشد حتما نافله ظهر را که به آن «صلوه آوآبین» می گویند انجام بدهید. نماز ظهر را هم در وقت فضیلت انجام دهید که مراد از «صلوه رُسطی» همان نماز ظهر است

قرائت قرآن در شب ها، چرا که قرائت قرآن شراب مؤمنین است . حتما کمتر از یک جزء نباشد

دیدار و زیارت برادران نیکوکار و زیارت اهل قبور یک روز در هفته، نباید در شب باشد

منبع: سایت هدانا

کله چغوکی

آق کمال تن قسطی می کشد!

آق کمال همه کاره و هیچ کاره

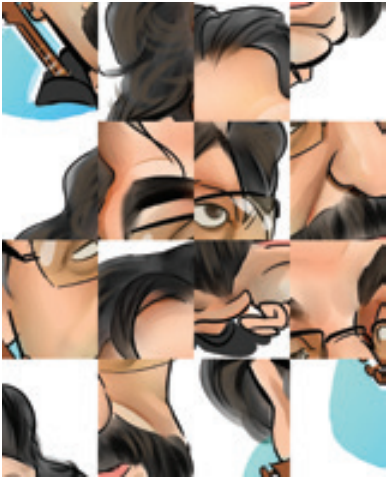


معمولا از یک ماه مانده به عید زندگی ما هم کن فیکون مره. یعنی از خردترین چیز تا کلون ترین شان، همه چیز دست به دست هم بدن تا نشون بدن عید دره مرسه. مثلا ماشین یاتا قان مزنه، جاروبرقی آشغال نمکشه، یخچال خنک نمکنه، تلویزیون برق مشه و... هم هر چی خوردنی تو آشکاف و خیزه و یخچال درم هم تموم مره. بماند که همی کله کچل موئیم ۱۵ اسفند همچی فرفری مره که باید جل و تافت بزئم تا موهام بخوابه و به سلمونی شب عید برس! خلاصه تو یخچال مان عنکبوت داشت تار میست که عیال گفت وُخه برم چهار تا چیز بخرم که اقلا یخچال بو نگیره. مخواستم شب عید برم یگ جابخرم ولی دگه به جز یگ بسته نخودسبز تو فریزر و دو دانه تخم مرغ تو یخچال، خور دنی بر امان نمانده بود. حالا همیشه از سوپر مسودر فیقم خرید میکنم که یگ خیری هم به او برسه ولی جاتان خالی ای دفعه رفتم یکی از ای هاپیرهای بزرگ که هم تخفیف مدن، هم جنس شان جوهره و هم فاله و هم تماشا. آقا موهر بار که مرم ای جور جاها، هوری ووری مرم! یعنی همچی حرص مزم که عیال باید یختم ره بیگیره که از خود بی خود نرم. هم تا مرفتم پای قفسه های هر چی، عیال مگفت: «ما که مصرف نداریم، بر ندار! هنوز داریم، تاریخ شون می گذره! فعلا لازم نداریم، بذار سر جاش!» خلاصه جووری خرید کردم که دقیقا تا ۲۹ اسفند بتیم زنده بمانم. بقیه اش هم خدا بزرگه! الان که دارم دونفری یگ سیب مخورم عیال میگه: «در عوض هم اسراف نکردیم، هم حال اونایی رو که این شب عیدی دست شون به دهن شون نمی رسه، درک می کنیم، هم تو هزینه ها صرفه جویی کردیم.» خلاصه اگه بدی خوبی از ما دیدن، نادید بیگیرن، ممکنه از گشنگی یا خور دن نون و پیاز داغ، توان نوشتن کله چغوکی هفته بعدره ندشته بشم!

مسابقه این کیه؟

اندک اندک پاسخ بدین!

سلام. این هفته با یک چهره پیش کسوت هنری مسابقه داریم که این روزها هم اثر جدیدی از ایشان منتشر شده است. بیشتر از این راهنمایی نمی کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۰۹۹۹۲۰۰ پیامک کنید. جواب رو هفته بعد همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می بینید آقای زاهد منصوری، برنده هفته پیش هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.



ماریچ (سختی ۵۰)



یادبود

به مناسبت سالروز شهدا دت محمد ابراهیم همت

همت در قامت یک قهرمان



شهید محمد ابراهیم همت، معلم و از فرماندهان ارشد دوران دفاع مقدس بود. ایشان در ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات خیبر در جزیره مجنون به شهادت رسید. چند خاطره از همرزمان و خانواده شهید همت را با هم می خوانیم:

🌟 سپیده صبح بود که او خودش را به شهرضا رساند و از سلامتی من و مهدی خوشحال شد. وارد اتاق که شد، سریع رفت وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و سجده شکر مفصلی هم کرد. بعد آمد پیش من و بچه را در آغوش گرفت. با خنده گفت اول شکر نعمتش را به جا آوردم، حالا هم از خود نعمت بهره می برم. صورت مهدی را بوسید.

🌟 در میان بچه ها مشهور بود که حاج همت کیلومتری می خوابد نه ساعتی. چون هیچ گاه وقت نداشت یک جا چهار یا پنج ساعت بخوابد، همه اش توی ماشین و در مسیرهای می خوابید. مثلا وقتی از اندیمشک به اهواز می رفت، در بین راه صد کیلومتری می خوابید یا وقتی نیمه شب برای شناسایی به منطقه ای می رفت، در طول راه چهل پنجاه کیلومتری می خوابید.

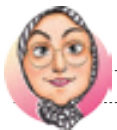
🌟 لشکر محمدرسول... (ص) در حال نقل و انتقالات قبل از عملیات بود. حاجی داشت برای بچه ها موقعیت منطقه را شرح می داد. کلمه ها خوب توی دهانش نمی چرخید. احساس کردم که ضعف تمام و جودش را گرفته است. یک دفعه زانوهایش لرزید؛ دستش را به دیواره سنگر گرفت و آهسته روی زمین نشست. دکتر را خبر کردیم. دکتر پس از معاینه، گفت: «به خاطر بی خوابی و غذانخوردن، بدنش ضعیف شده است و حتما باید استراحت کند!» حاجی قبول نکرد. هر چه اصرار کردیم، نپذیرفت. می گفت: «در این شرایط نمی تواند به استراحت فکر کند!» بالاخره اجازه داد که یک سرم به دستش وصل کنند اما به این شرط که بتواند در همان حال عملیات را هدایت کند.

برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی نوید شاهد، آفتاب

باخانمان

اشتباهی

زهرافرنیا اطلز پرداز



تا حالا به این فکر کردین که اگه توی یه خانواده دیگه متولد شده بودین چه اتفاقی می افتاد؟ یا حتی اگه توی بیمارستان عوض شده باشین و بعد از ۲۰ سال خانواده واقعی تون پیداتون کنن، چی می شه؟ من که گاهی خانواده مورد نظرم رو هم انتخاب می کنم. کلی هم راه منطقی برای این که بچه شون باشم پیدا می کنم که امیدم از دست نره. مثلا وقت هایی که توی مدرسه کارنامه می دادن و مامانم به ۱۷ من اعتراض داشت، دلم می خواست جای اون همکلاسی ای باشم که مامانش یه نگاه به نمره هاش می اندازد و می بیند همه دو رقمیه، خیالش راحت می شه. تازه اون جایی که بین همه ۱۰ ها یه دوازده پیدا می کنه، می گه: «آفرین عزیزم!»

الانم گاهی پیش میاد. به خصوص وقتیایی که مامانم می گه باشو اتاقت رو جارو کن یا خونه رو گردگیری کن. انقدر فشار بهم وارد می شه که نگو. به این فکر می کنم که مثلا می تونستم توی خانواده ای بزرگ بشم که هیچ کاری شون رو خودشون نمی کنن. برای تمام کارها شون خدمتکار دارن و داداش شون از سر سفره پا همیشه بدون این که حتی بشقابش رو بذاره توی ظرفشویی. یعنی داداشه همین کار رو می کنه ها، اما وظیفه خواهرش نیست که ته مونده غذاش رو جمع کنه.

حالا نه که چشمم به مال و اموال باشه. مثال دیگه ام این که توی فیلما دیدین دختر خانواده با پدر و مادرش دعواش می شه، کلید ماشینش رو برمیداره و میره توی خیابونا برای خودش می چرخه و وقتی برمی گرده خانواده اش دارن از دلش درمیارن و اون ناز می کنه؟ من که ماشین شخصی ندارم. کلید ماشین بابا رو هم نمی تونم بردارم همین جووری بزمن بیرون، چون هم نمی داره، هم رانندگی بلد نیستم. دیگه ته تش میرم توی اتاقم و در رو پشتم محکم می کوبم که قطعا یکی از طرفین دعوا می گه: «چته؟ در رو برای من محکم می کوبی؟» و بحث تازه کش دار تر می شه. تهنش هم منم که باید معذرت خواهی کنم.

چهار شنبه ها هم که باید ستون پنج شنبه «باخانمان» رو تحویل بدم، میرم توی همین موضع. به این صورت که کاش توی یه خانواده کاملا پسرزاده دنیا می اومدم و اصلا خانم نبودم که بخوام توی باخانمان بنویسم. چرا؟ چون حالش رو ندارم لپ تاپ رو روشن کنم بشینم فکر کنم که حالا این هفته چی بنویسم؟ هییی... نمونه بازی های عجیبی داره.

پرونده های مجهول

هتلی که در زمان غیب و ظاهر شد



مناطق فرانسه مردم هنوز به سبک قدیم زندگی می کنند. آن قدر سبک و چیدمان هتل برایشان جالب بود که با دور بین شان عکس های زیادی از داخل و بیرون هتل می گیرند. آن ها شام خود را در آن جایی خوردند و اتاق شان را برای استراحت تحویل می گیرند. صبح روز بعد وقتی برای خوردن صبحانه وارد رستوران هتل شدند، متوجه خدمتکاران با وضعیت غیر معمول و لباس های قدیمی به سبک قرن ۱۸ شدند. بعد از صبحانه با پرداخت مبلغ بسیار ناچیزی هتل را ترک کردند. پس از دو هفته در راه باز گشت از سفر تصمیم می گیرند که دوباره یک شب در همان هتل استراحت کنند اما در راه باز گشت اثری از آن هتل نمی بینند! چطور ممکن است در عرض دو هفته یک هتل بدون هیچ ردی ناپدید شود؟ پس از برگشت، نگاتیو دوربین را چاپ

داستان به سال ۱۹۷۹ برمی گردد؛ زمانی که دو زوج «سیمپسون» و «گیسی» برنامه ریزی می کنند برای تعطیلات از فرانسه به سمت اسپانیا سفر کنند. یک شب پس از رانندگی طولانی تصمیم می گیرند در بین راه در منطقه ای به نام «مونتلیمار» در جنوب شرقی فرانسه هتلی بیابند و شب را در آن استراحت کنند و روز بعد به سفرشان ادامه بدهند. در نهایت به یک خیابان سنگفرش شده رسیدند که به یک مسافر خانه به نام «این» ختم می شد. هتل به نظر قدیمی و خالی از سکنه می رسید، پنجره های هتل بدون شیشه و با کره چوبی بودند، یک مبل قدیمی وسط لابی قرار داشت، بدون آسانسور و هر گونه خط تلفن و دارای لوله کشی عتیقه ای بود. اما این دوزوج که برای اولین بار به آن جاسفر می کردند، این طور تصور کردند که شاید در برخی



اندکی صبر

شوق بهار

فخرالدین رشیدی

در حس یک بنفشه شوق بهار دارم ریشه در خاک سقفی از آسمان دارم